

گاهنامه قرآنی نفس حق



شماره سوم آذر ماه ۹۸

صاحب امتیاز:

کانون قرآن و عترت دانشگاه علوم پزشکی تربت حیدریه

مدیر مسئول:

محمد حسن گوهری

سریع پس بگیرید؛ راحت.

آنچه را که میزند، از

دل بزنید؛ و اگر چنانچه معلوم شد که اشتباه است، سریع پس بگیرید؛ راحت. این، به نظر من یکی از بهترین شاخصه‌های دانشجویی است.

با قرآن دوست باشیم.



مصطفی‌الله مصباحیه با نفر اول رشته قرائت تحقیق بخش دانشجویان خانم در مرحله دانشگاهی و راه یافته به مرحله سراسری بیست و چهارمین جشنواره قرآن و عترت وزارت بهداشت

۱- لطفاً خودتان را معرفی کنید و بفرمایید قرائت قرآن را از چندسالگی و چطور شروع کردید؟ حنانه صحراء کار هستم. متولد سال ۱۳۷۸ و شهرستان پدرانزلی و دانشجوی ترم سه مامایی. پدرم از کودکی با من قرآن کار میکردند و این کلاس درس معمولاً در راه خونه نامدرسه بود... او همیشه قرآن را تلاوت می‌کرد و در حقیقت مشوق اصلی من پدرم بودن... سال اول ابتدایی به دار القرآن در شهرستان چابهار رفتم و روانخوانی رو یاد گرفتم... بعد از آن سال چهارم ابتدایی در انزلی کلاس قرآن و حفظ سوره‌های کوچک رو از سر گرفتم و از اول دبیرستان به طور حرفة ای وارد رشته قرأت تحقیق و ترتیل شدم.

۲- چه چیزی باعث علاقه مند شدن شما به قرائت قرآن شد؟ در خانه‌ی ما هم پدرم و هم

مادرم اهل قرآن بودند و این مرا بیشتر مستنقع به قرآن می‌کردند. همچنین قرآن از نظر من نور

است و من نورانیست قرآن رو در این مسیر بارها تجربه کردم.

۳- هدف نهایی شما از تلاوت قرآن چیست؟ هدف نهایی من این است که بتوانم با تلاوت

قرآن دیگران رو حتی لحظه‌ای شده هم به یاد خدا و مهربانیش بیندازم و همچنین بتوانم علاوه

بر تلاوت قرآن، عمل به آن را منظر قرار دهم.

۴- استماع و انس با قرآن چه تاثیری در زندگی شما داشته است؟!

فقط می‌توانم بگویم آرامش... قرآن چیزی جز آرامش نیست. پر از مهر است و نور

۵- چه راهکاری برای عملی شدن آموزه‌های قرآنی در زندگی دارید و توصیه شما به بقیه

چیست؟ متناسبانه امروزه فقط قرائت و تلاوت قرآن مورد توجه قرار می‌گیرد... یا این که چه

نمایاتی اجرا بشود و آیا اوج خوانده بشود یا خیر؟ اما مفاهیم قرآن بسیار مهجور مانده است. قرآن

کتابی است که راه درست زندگی رو به ما نشان میدهد... پس بهتر است علاوه بر خواندنش که آن

هم کم تاثیر گذار نیست، در قرآن تفکر کنیم. کاری که قرآن در خیلی از آیات از ما خواسته است

: "افلا بتفكرون"

۶- تا کنون چه رتبه‌هایی کسب کرده‌اید و اساتید و حامیان شما در این راه چه کسانی

بودند؟ ادر مسابقات استانی و شهرستانی اوقاف و دانش آموزی رتبه‌های اول تا سوم رو کسب

کردم و در مسابقات کشوری در رشته‌ی ترتیل رتبه‌ی سوم کشور و در مسابقات دانش آموزی در

رشته‌ی قرائت هم رتبه‌ی پنجم کشور رو کسب کردم که همه به لطف خدا بوده است.

۷- در پایان حرف نگفته‌ای دارید که مایل به گفتنش باشید؟

در آخرین جلسه‌ی شیمی دبیرستانی معلم قرآن رو در دست گرفتن و در حالی که اشک می‌ریختن گفت: با قرآن دوست باشید. خوانید و در آن تفکر کنید، شما در حال حاضر فکر می‌کنید

نهایاً چیزی می‌هم در زندگی درس، کنکور و شغل است، من هم در زمان تحصیل مثل شما فکر

میکردم، ولی اصل زندگی و رسیدن به سعادت واقعی در این کتاب است با قرآن دوست باشیم.

خدای من

خدای من اصدایت میزنم لابه لای لحظه‌هایم، اینجایی مگر نه؟ پریشان حال و دلشکسته از همیشه ام به درگاهت پناه اورده ام این جنین ضعیف و دلمده. یاریم! این روزهایم سخت بر هم گره خورده اند و به ستوه اورده اند هستی وجودیم را تو اینجایی تابی وقفه قدم بردارم و دست برندارم از خواسته‌هایم، بی مهابا بخواهم و به تمنایت افتم تا لحظه‌هایم ناب از وجودت گردد. خدای من هر چی دارم ازان توست، هر چه می‌خواهم در اختیار توست، بی شک و به یقین تو می‌دانی که در دل حیرانه ام چی می‌گذارم؛ بگذار پس بی دریغ صدایت بزنم، نجوایت کنم که تو مهربان ترین هر چه محبتی، هر چه عشقی و هر چه وجودی، من می‌خواهم و تو باز هم شرمنده ام می‌کنم من یک قدم آمده ام تو هزاران قدم به سوی من آمده ای، من می‌گیریم از همه‌ی سختی‌هایم و پناه می‌آورم به پناه دهندگی ات و غرق در آغوش خداوندی ات می‌شوم. ای پروردگارم اری در آغوشم بگیر و بگذر این بنده ات در عشق بی مقدار سخت در بودنت غرق شود. تو طنایی کن و بگذار دل بنده ات در عشق بی انتهایت جانی دوباره گیرد، ای آرامش وصف ناپذیر نجاتم بده که تو شفا بخش هر تابحال گریه نکردی زمانیکه جان بنی آدمی را می‌گرفتی؟

تایید حکایت جواب داد: یک بار خندیدم، یک بار گریه کردم و یک بار ترسیدم.

"خنده ام" زمانی بود که به من فرمان داده شد جان مردی را بگیرم، او را در کنار

کفاسی یافتم که به کفاس می‌گفت: کفشم را طوری بدوز که یک سال دوام بیاوردا

به حالت خندیدم و جانش را گرفتم.

"گریه ام" زمانی بود که به من دستور داده شد جان زنی را بگیرم، او را در بیابانی

گوم و بی درخت و آب یافتم که در حال زایمان بود.. منتظر ماندم تا نوزادش به

دنیا آمد سپس جانش را گرفتم. دلم به حال آن نوزاد بی سرپناه در آن بیابان گرم

سوخت و گریه کردم. "ترسم" زمانی بود که خداوند به من امر کرد جان فقیهی را

بگیرم نوری از اتفاقش می‌آمد هرچه نزدیکتر می‌شدم نور بیشتر می‌شد.

و زمانی که جانش را می‌گرفتم از درخشش چهره اش وحشت زده شدم... در این

هنگام خداوند فرمود: میدانی آن عالم نورانی کیست؟.. او همان نوزادی است که

جان مادرش را گرفتی. من مسئولیت حمایتش را عهده دار بودم هرگز گمان مکن

که با وجود من، موجودی در جهان بی سرپناه خواهد بود...

بو گزاری کلاس‌های آموزشی قوآن

کریم با عنوان "قرآن در زندگی" شامل: آموزش روحانی و تجوید

قرآن کریم، آموزش فضمات قرآنی، تدبیر در قرآن و حفظ قرآن کریم به

هم امور قرآن و عترت دانشگاه

علوم پزشکی تربت حیدریه

یک بار خندیدم، یک بار گریه کردم و یک بار ترسیدم



کُلْ نَفْسٍ ذَايِقَةُ الْمَوْتِ شَمَّ إِلَيْنَا تَرْجَعُونَ

هر نفس (شده ناگوار) بزرگ را خواهد چشید و پس از مرگ همه رجوع به ما خواهد کرد

Every soul must taste of then to us you shall be death brought back

